



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در نظر سوم که به احکام «قَسَم» و «نشوز» و «شقاق» پرداختند^۱ «قَسَم» را مبسوطاً بیان فرمودند اما در جریان «نشوز» مناسب بود اولاً نشوز معنا شود که «النشوز ما هو»؟ قبل از اینکه حقیقت نشوز تفسیر شود، احکام نشوز و اقسام نشوز مشخص شد که نشوز گاهی از طرف زن است، گاهی از طرف مرد و گاهی از دو طرف است که این قسم سوم به نام «شقاق» معروف است.

نشوز که نافرمانی است و بدرفتاری است، این حقیقت شرعیه ندارد که در روایات تفسیر شده باشد و به اختلاف احوال ملل و نحل و بلاد فرق کند؛ بعضی از آداب و رفتار است که در یک بلاد نشوز محسوب می شود در بعضی از بلاد نشوز محسوب نمی شود، بعضی از برخوردها، تعبیرها و رفتارها در یک قبیله ممکن است نشوز محسوب شود در قبیله دیگر یا شهر دیگر نشوز محسوب نشود ولی «کلُّ بحسبه» چون تفسیر خاصی نشد البته اگر آن احکام شرعی رعایت نشود مرز آن مشخص است چون وظایف زن مشخص، وظایف مرد مشخص، وظیفه مشترک مشخص، اگر در آن زمینه تخلف عمدی رُخ داد معلوم می شود که نشوز است اما در آداب و برخورد و امثال آن این به اختلاف بلاد فرق می کند. این مطلب اول است.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۴.

مطلب دوم این است که چون نشوز سابقه عدم دارد اگر ما شک کردیم که این حالت، حالت نشوز است یا نه؟ و این مرد یا این زن ناشز یا ناشزه شدند یا نه؟ استصحاب عدم است و اگر اختلافی بین زن و مرد بود مستحضرید در اینجا این حکم، حکم قضایی است و از سنخ مردسالاری و امثال آن نیست مرد برای او مسلم شد که این نشوز است زن می‌گوید نشوز نیست اینجا نه جای ﴿اضْرِبُوهُنَّ﴾^۱ است نه جای مثلاً ترتیب سایر احکام نشوز، بین زن و شوهر در اینکه این نشوز است یا نه، اختلاف است زن می‌گوید این نشوز نیست مرد می‌گوید این نشوز است و هر دو هم احکام شرع را می‌دانند به محکمه شرع که مراجعه کردند قول زن مقدم می‌شود «مع الیمین» چون اصل با اوست منکر کسی است که قول او موافق با اصل باشد و در محکمه قول منکر «مع الیمین» مقدم است پس اگر زن نشوز را انکار کرد و مرد مدعی نشوز بود و بینه‌ای همراه او نبود قول، قول زن است «مع الیمین». پس اگر خودشان شک کردند سابقه عدم دارد استصحاب عدم است و اگر به محکمه مراجعه کردند مرد مدعی نشوز بود زن منکر نشوز بود اصل عدم نشوز است چون سابقه عدم دارد ولو حال مشخص نباشد اینجا محکمه حکم می‌کند به اینکه زن ناشزه نیست. پس اگر حکم به دست مرد بود و سخن از مردسالاری و از این قبیل بود اگر مرد برای او مسلم شد که این نشوز است زن می‌گوید نشوز نیست، او اگر بگوید ﴿وَ اهْجُرُوهُنَّ﴾ ﴿وَفَعْظُوهُنَّ﴾ ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾ را به دست من سپردند این درست نیست، زن می‌گوید نشوز نیست مرد می‌گوید نشوز است به محکمه مراجعه می‌کنند قول زن «مع الیمین» مقدم است.

مطلب بعدی آن است که حقوق زن مشخص، حقوق مرد مشخص، حقوق مشترک هم مشخص، وظیفه‌ها مشخص است اگر شرط در ضمن عقد این بود که این خانم چون بخواهد به تحصیلات ادامه بدهد یا شغلی دارد

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

می‌خواهد شغل خودش را ادامه بدهد باید مثلاً هفته‌ای دو روز یا سه روز یا هر روز دو ساعت یا سه ساعت به محل کار یا محل درس برود این را در متن عقد توافق کردند و پذیرفتند بعد شوهر بخواهد اعتراض کند بگوید نباید بروید و این را به عنوان نشوز تلقی کند این تام نیست برای اینکه درست است که خروج از بیت به اذن او باید باشد اما توافق کردند این یک شرط است حق اوست و قابل اسقاط است در این گونه از موارد حکم، تابع حق است موضوع آن حق است و وقتی موضوع محقق نباشد حکم آن هم که حرمت باشد نیست اگر توافق کردند براساس شرط که این زن بتواند تحصیلات را ادامه بدهد یا محل کار که مثلاً خیاطی است روزی دو ساعت یا هفته‌ای دو روز برود بعد شوهر اجازه ندهد و این را نشوز تلقی کند این تام نیست.

پرسش: ...

پاسخ: اگر چنانچه مزاحم حق زوج باشد حرام است. یک وقت است که هفته‌ای دو روز یا هر روز یکی دو ساعت قرار می‌گذارد که به دانشگاه برود یا حوزه علمیه برود جامعه الزهرا برود درس را ادامه بدهد این را در متن عقد قرارداد کردند می‌تواند برود. اگر چنانچه شرط کردند و پذیرفتند زن برای ادامه تحصیل چه در جامعه الزهرا چه در دانشگاه موافقت شوهر را گرفت این نشوز نیست.

پرسش: ...

پاسخ: «النشوز ما هو» اشاره شد که حقیقت شرعیه ندارد اما آن مقداری که بدون اذن او می‌رود و بعضی از حقوق او ترک می‌شود اینجا چون توافق شده است رضایت طرفین در متن عقد حاصل شده است از این به بعد نشوز نیست.

یک فرع دیگری که مربوط به توافق نیست آن جایی که خروج زن از بیت بدون اذن او گفتند جایز نیست بسیار خب! جایز نیست، عبادات او چطور است؟ مثلاً اگر به نماز جمعه رفت و شوهر گفت من راضی نیستم یا رفت جای دیگر و دارد عبادتی را انجام می‌دهد یا رفت زیارت شوهر گفت من راضی نیستم، این خروج و ترک بیت او بله می‌شود مُحَرَّم اما آیا آن عبادت‌ها باطل است؟ چون او راضی نیست و این خروج او از منزل حرام بود این زیارت او باطل است این دعای او باطل است؟ چون اینها عبادت است آیا نماز او باطل است یا نه؟ اگر مبنای کسی این بود که امر به شی مستلزم نهی از ضد است بله آن زیارت او باطل است چون زیارت یک امر دید و بازدید که نیست امر قُربی است در امر قُربی جدّ انسان متمشّی نمی‌شود در عمل حرام، زیارت او، دعا او و امثال آن و همچنین نماز او اگر نظر کسی به این بود که امر به شی مقتضی نهی از ضد است زیارت او باطل آن دعاها و بی‌اثر و نماز او هم باطل است اما اگر کسی قائل نبود به اینکه امر به شی مقتضی نهی از ضد است «کما هو الحق» درست است که او معصیت کرده است اما زیارت او سرجایش محفوظ است آن دعای او سرجایش محفوظ است آن نماز جمعه او محفوظ است اینها صحیح است چون اگر نهی مستقیماً به خود عبادت بخورد بله اما اینجا نهی مستقیماً خورد نه استلزام ثابت شد اگر هیچ کدام از این دو مطلب ثابت نشد به چه دلیل این زیارت باطل باشد و به چه دلیل آن نماز جماعت یا جمعه باطل باشد؟! اینها فروعی است که مربوط به خود نشوز زوجه است.

حالا اگر یک وقت مرد نشوز کرد قبل از اینکه به شقاق برسد. در جریان نشوز مرد اگر چنانچه زن بخشی از حقوق خود را حاضر شد بگذرد که مرد بی‌مهری نکند نسبت به او این قدر فشار نیاورد این هم جایز است اما اگر مرد براساس مردسالاری باطل به خیال خود فشاری آورد که زن مجبور شد بعضی از حقوق مسلم خود را ترک کند این ترک، ترک اجباری است و چون رضایی در کار نیست مضمول «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَبِئَةِ نَفْسٍ

مِنْهُ»^۱ است چون طیب نفس نیست می‌شود حرام گرچه این زن برای خلاصی خود از بداخلاقی و بدرفتاری این شوهر از بعضی حقوق خود صرف‌نظر کرد ولی گرفتن آن حقوق بر مرد حرام است چرا؟ چون این «لَا يَحِلُّ» که اختصاصی به مسئله تجارت و مضاربه و مساقات و امثال آن ندارد این مال هم اعم از حق است «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَبِئَةِ نَفْسٍ مِنْهُ». پس اینکه در سوره مبارکه «نساء» مسئله تراضی طرفین را و اصلاح زوج و زوجه در فرض نشوز را فرمود این عیب ندارد آن جایی است که با تراضی طرفین باشد اما آنجا که زن مجبور شود از بعضی از حقوق خود بگذرد که شوهر بی‌مهری نکند بر زن حرجی نیست چون مجبور شد اما بر مرد گرفتن آن حرام است. در سوره مبارکه «نساء» این قسمت آمده است که اگر بخواهند اصلاح کنند این عیب ندارد؛ آیه ۱۲۸ سوره مبارکه «نساء» این است: ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾ معلوم می‌شود هر روبرگردانی و هر بی‌مهری نشوز نیست اعراض در قبال نشوز است ﴿نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾ این زن می‌ترسد که او بدرفتاری کند توقعات او زیاد است و انجام همه متوقعات او برای او سخت است او کار دارد یا دارد تحصیل می‌کند و مانند آن، او بگوید من از بعضی از حقوق خود صرف‌نظر می‌کنم تا آن بخش از کار به عهده من نباشد آن بخش از حق که باید انجام بدهم، این صلح و تصالح است عیب ندارد ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ این بستن فقه با اخلاق است سرتاپای این کتاب نور است! شما در بعضی از بحث‌های روایی ما هم این را کاملاً می‌بینید در بحث وضوهای مستحب کجاها وضو مستحب است؟ چند جا وضو مستحب است؟ آن جاهایی که وضو مستحب است را شما نگاه کنید حکم وضوی واجب مشخص است

اما آنجا که وضو مستحب است را شما نگاه کنید در کتاب طهارت وسائل می‌گوید الآن کسی وضو گرفت می‌خواهد برود مسجد حالا یا امام است یا مأموم دوباره وضو گرفتن وجهی ندارد، آن تجدید وضو «نور علی نور» در صورتی است که شبهاتی باشد او در منزل وضو گرفت می‌رود در مسجد حالا یا امام جمعه است یا امام جماعت یا مأموم در بین راه غیبتی کرده است مستحب است وضو بگیرد، در بین راه ستمی به کسی کرده است مستحب است وضو بگیرد «عند الظلم» و «عند الغیبة» اینها را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در همین کتاب طهارت در بحث وضوهای مستحبی ذکر کرده است. این بستن اخلاق به فقه است یعنی فقه برای این است که انسان را متخلق کند نمونه‌هایی هم قبلاً گذشت چه در مسئله «صوم» بود که خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را! ای کاش مرحوم سید صاحب عروة (رضوان الله تعالی علیه) این فرمایشی که در بحث روزه‌های مستحبی ذکر کرد آن را در اول بحث «صوم» عروة ذکر می‌کرد همان کاری که صاحب جواهر کرده است چون ایشان در بسیاری از اینها به روال همان صاحب جواهر فتوا می‌دهند. مرحوم صاحب جواهر در اول یعنی اول! اول کتاب «صوم» دارد که در فضل روزه همین بس که انسان را فرشته می‌کند انسان که نمی‌خواهد «یأکل و یشی فی الأسواق» باشد انسان برای این خلق شده است که فرشته شود.^۱ اینکه در مکتب‌ها و مدرّس‌ها و مسجدهایی که علوم الهی مطرح است قبل از اینکه طلبه‌ها بیایند فرشته‌ها می‌آیند بال‌ها را فرش می‌کنند فراشی مدرّس را آنها به عهده می‌گیرند برای همین است، چرا «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»؟^۲ قبل از اینکه در مسجد را باز کنند فرشته‌ها

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۶، ص ۱۸۱؛ «الصوم الذی هو من أشرف الطاعات و أفضل القربات و لو لم یکن فیه إلا الارتقاء من حطیط النفس البهیمية إلى ذروة الشبه بالملائكة الروحانية لکفی به منقبة و فضلا»؛ العروة الوثقی (سید محمد کاظم یزدی)، ج ۲، ص ۲۴۱؛ «من أنه لو لم یکن فی الصوم إلا الارتقاء عن حضيض حظوظ النفس البهیمية إلى ذروة التشبه بالملائكة الروحانية لکفی به فضلا و منقبة و شرفا».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۴.

می‌آیند بال را فرش می‌کنند که آقایانی که تشریف می‌آورند بر بال فرشته‌ها بنشینند از کلینی تا معالم^۱ از معالم تا کلینی همه این روایت را نقل کردند اصلاً فرشته می‌آیند می‌گویند آقایان! وقتی می‌آیید مثل ما باشید درس بخوانید مثل ما باشید درس بدهید مثل ما باشید بحث کنید مثل ما باشید اصرار آنها این است. براساس همان مطلب خدا غریق رحمت کند صاحب جواهر را! در اول بحث «صوم» جواهر دارد که «کفی» در فضل او این است که شبیه فرشته می‌شود حالا مرحوم آقا سید محمد کاظم (رضوان الله تعالی علیه) همین فرمایش صاحب جواهر را در بحث روزه‌های مستحب ذکر می‌کند، نه خیر! روزه واجب هم همین طور است ای کاش شما در اول کتاب «صوم» ذکر می‌کردید! این آن اصل کلی. می‌بینید دو حکم از حکم اخلاقی اساسی اسلام را ذات اقدس الهی در کنار این حکم خانوادگی و حکم فقهی ذکر کرده است آن حکم اخلاقی اول چیست؟ فرمود به اینکه ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ که هم حکم اجتماعی است هم حکم سیاسی است همه جهات را دارد سیاست در تدبیر منزل، سیاست در تدبیر جامعه اما آن دو حکم اخلاقی: ﴿وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ فرمود آقایان! این بُخل و این شُح که رذیلتی است در جای دیگر نیست در جیب شما هم نیست کنار دل شما است، همین! در جای دور نیست که بگویید تا من به شُح و بُخل متّصف شوم یا او مرا بگیرد طول می‌کشد، نه خیر! همین که نفس کشیدید می‌گیرد. این ﴿الْأَنْفُسُ﴾ نائب فاعل ﴿أُحْضِرَتِ﴾ است آن هم متعلق به اوست ﴿وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ یعنی شُح را طرزی تبیین کنید که کنار دلتان است، همین! نه زیر گوشتان که بیرون باشد، بُخل همین طور است حالا کسی در مسایل مالی بخیل است یا مسایل علمی بخیل است «این نظر را من گفتم»، «اولین بار این حرف را من گفتم» از این حرف‌های کودکانه! فرمود مواظب باشید این کلب کنار دل شما است تا دهان باز کند آدم را می‌گیرد!

۱. معالم الدین و ملاذ المجتهدین (قسم الفقه)، ج ۱، ص ۶۹.

این حکم اخلاقی است که بسته است. بعد در بخش‌های دیگر دارد: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ﴾^۱ «کذا و کذا» اگر تقوا باشد آدم از این سگ درون نجات پیدا کند که راحت می‌شود. اصل این تقوا «وقوی» بود این «تاء» که جزء کلمه نیست «وقی» یعنی حفظ کرد. ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ﴾ «کذا و کذا»، اینجا هم فرمود: ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾^۲ دو ﴿وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ هم احسان کنید تنها به این فکر نباشید که عادل باشید این «اَقْرَأْ وَ ارْقَهُ»^۳ همین است. درست است عدل مشکل است فرمود تنها به این فکر نباشید که عادل باشید بالاتر از عدل یک مقام دیگری هم هست. این در آیه معروف سوره «نحل» که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۴ این ﴿وَالْإِحْسَانِ﴾ بالاتر از عدل است، این احسان که بالاتر از عدل است ما را به این احسان «بعد العدل» دعوت کردند فرمود: ﴿وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ این دو حکم اخلاقی و تربیتی را با آن حکم فقهی گره زده است همه جا همین طور است شما ببینید یک حکم فقهی را که ذات اقدس الهی بیان می‌کند بعد مسئله تقوا را که رئیس اخلاق است این بیان نورانی حضرت است فرمود درست است که اخلاق همه‌اش نور است اما فرمانروای کل این فضایل اخلاقی تقوا است «التَّقْوَى رَئِيسُ الْإِحْلَاقِ»^۴.

غرض این است که اگر این نشوز با اصلاح داخلی حل شد به آن ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ﴾ ﴿فَعِظُوهُنَّ﴾ ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ نمی‌رسد، این یک راه‌حلی است که اگر در متن عقد قرارداد کردند تحصیل را ادامه بدهد یا کار را ادامه بدهد که محذوری ندارد اصلاً نشوز نیست اگر بعضی از رفتارها و کردارها طوری است که زمینه نشوز را فراهم می‌کند

۱. سوره حشر، آیه ۹؛ سوره تغابن، آیه ۱۶.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۰۶.

۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

۴. عیون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۴۲.

می‌توان با این گذشت حقوقی آن مسئله حل شود و سخن از نشوز نباشد اما اگر نشوز محقق شد مرد نمی‌تواند بگوید چون برای من مسلّم شد که او ناشزه است من ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ را اجرا می‌کنم، او قائل به نشوز نیست باید برود محکمه ثابت شود حالا که ثابت شد این تعزیر به یدِ حاکم شرع است شارع مقدس اگر به اذن آن حاکم خود به این مرد سِمَت قضایی داد او به عنوان قاضی تعزیر می‌کند حالا یا «بالمباشره» یا «بالتسبیب» یا به پدر آن خانم برادر آن خانم بزرگ‌تر آن خانم می‌گوید شما او را تنبیه کنید یا به وسیله بعضی از خانم‌های دیگر یا خودش، این قاضی است که بعد از اثبات نشوز دارد تعزیر می‌کند و اگر چنانچه نشوز ثابت نشد که با یمین این زن مسئله حل شد حقی زوج بر زوجه ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: نه اینکه هر مردی قاضی است باید این سِمَت قضا را حاکم شرع به او بدهد حاکم شرع باید به او بگوید که شما این کار را می‌توانید بکنید اگر خودش قاضی باشد که بدون جعل نمی‌شود به هر حال این سِمَت قضا در اسلام یک وظیفه است یک پُست است این پُست را چه کسی باید به او بدهد؟ خود او نمی‌تواند بگوید من چون مرد هستم این پُست را دارم باید عادل باشد منتها حالا اجتهاد و امثال اجتهاد در اینجا شرط نیست و گرنه عدل که شرط است.

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خب! اگر زن انکار کرد باید به محکمه برود زن می‌گوید من ناشزه نیستم شما توقع بی‌جا دارید او همان خیال مردسالاری و امثال آن در ذهنش است وقتی رفتند محکمه ثابت می‌شود که او نشوزی ندارد یا در تفسیر نشوز او اشتباه کرده است یا اگر تفسیر او مشترک است در برداشت اشتباه کرده است قول، قول این زن

است «مع اليمين». این ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ مثل ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾ دزد آمد مال این آقا را برده است این مالباخته می‌تواند ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾^۱ را اجرا کند؟! این ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾ که به مالباخته نمی‌گوید یا در ﴿الزَّانِيَةِ وَالزَّانِي﴾^۲ به آن برادر یا پدر که نمی‌گوید، به محکمه می‌گوید و این قانون است قانون اسلام را محکمه اسلام باید اجرا کند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، همه موارد که «فاحكموا، فاحكموا» است مطلق است مثل اینکه نماز جماعت بخوانید به جماعت اقتدا کنید فضیلت جماعت این قدر است مطلق است اما این مقیداتی دارد همان طوری که «ما من عامٍ إلا و قد خص»، «ما من مطلق إلا و قد قيّد» این طور نیست که محکمه قضا را به دست هر کسی بدهند هر کسی بگوید من قاضی هستم حالا مال این شخص را برده‌اند یک وقت مسئله دفاع است دیگری آمد مال ببرد او دارد دفاع می‌کند «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيد»^۳ اما اگر سخن از دفاع و امثال آن نیست آمد مال او را با قدرت برد سرقت هم کرد او چکار باید کند؟ ﴿فَاقْطِعُوا﴾ که به او امر نشده است ﴿فَاقْطِعُوا﴾ قانون اسلامی است و این قانون را محکمه عدل باید اجرا کند.

۱. سوره مائده، آیه ۳۸.

۲. سوره نور، آیه ۲.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۹۵.

در این قسمت فرمود عیب ندارد اما آن قسمت دیگر که مربوط به شقاق است ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾^۱ آن بله، آن حکم دیگری است که ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ آن قسمت بله که شقاق طرفین است ﴿وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ این حکم داوری است حکم قضا است.

حالا این روایات را ملاحظه بفرمایید که این ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ تا چه اندازه حکم اینها نافذ است؟ در این قسمت دو نظر است: یکی اینکه هم در طلاق و هم در وصال حکم اینها نافذ است، یکی اینکه در فراق حکم اینها نافذ نیست به تراضی طرفین وابسته است اما در وصال چرا. در مسئله «شقوق» فرمود «القول في الشقاق»^۲ فرمایش مرحوم محقق در شرایع این است: «و هو فعال من الشق» شق عصای مسلمین یعنی ایجاد اختلاف کردن و جامعه واحد را «إرباً إرباً» کردن، «كأن كل واحد منهما في شق» اصلاً شقاق برای این است این سیل که می‌آید دره درست می‌کند این کوه را و این منطقه متصل را دو شق می‌کند یکی آن شق یکی این شق وقتی اینها فاصله پیدا کردند گویا هر کدام در یک شقی هستند، «فإذا كان النشوز منهما و خشي الشقاق بعث الحاكم حكماً» این حکم قضایی است یک وقت است که فامیل‌ها جمع می‌شوند و اصلاح می‌کنند این نظیر همین آیه ۱۲۸ (سوره نساء) است که خواندیم این یک اصلاح داخلی است عیب ندارد قبل از اینکه به محکمه برسد خود اینها حکمی از طرف زوج و حکمی از فامیل‌ها و ارحام زوج مسئله خانوادگی را حل می‌کنند این جزء ملحقات همان آیه ۱۲۸ (سوره نساء) است که خواندیم، یک وقت است که سخن از دخالت فامیل‌های طرفین نیست این به محکمه قضا رسید حاکم باید اعضای آن محکمه را تعیین کند «بعث الحاكم حكماً من أهل الزوج و آخر من أهل المرأة» تا

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۳.

اینکه بینشان اصلاح کنند «علی الأولى و لو كانا من غیر أهلها» حالا این حاکم شرع اُولی است که از فامیل‌های دو طرف که آشنا هستند «اهل البیت» هستند «اطراف ما فی البیت» هستند از اینها اعضای محکمه را تشکیل بدهد «علی الأولى» این است نه «علی التعین» اینکه فرمود: ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ این بر فضیلت حمل شده است تعیین نیست برای اینکه هر کدام از اینها «کل یجر النار إلی قرصه» در محکمه ممکن است که به سود فامیل خود نظر بدهد لذا ضرورتی ندارد که این حاکمین «من اهلها» باشند. «و لو كانا من غیر أهلها» هم باشند عیب ندارد «أو كان أحدهما» آن‌که از طرف زوج یا زوجه است اینها عاقل‌تر هستند بیدارتر هستند مصلحت طرفین را می‌بینند ممکن است از این باشد از آن طرف هر کس هست «کل یجر النار إلی قرصه» است از آن طرف کسی نباشد حالات مختلف است. «و هل بعثهما علی سبیل التحکیم أو التوکیل الأظهر أنه تحکیم» یک وقت است که فامیلی جمع می‌شوند می‌گویند شما بنشینید اظهار نظر کنید این «علی التوکیل» است، یک وقت حاکم شرع دخالت می‌کند گروهی را تعیین می‌کند این «علی التّحکیم» است یعنی آنها هم حاکم‌اند و نقض حکم آنها جایز نیست. «و هل بعثهما علی سبیل التحکیم» است «أو علی سبیل التوکیل»، «الأظهر أنه تحکیم»، «أظهر» را قبلاً ملاحظه فرمودید «أظهر» در قبال «أشبه» است در قبال «أحوط» است و امثال آن، اگر گفتند أحوط است یعنی به لحاظ اقوال، اگر گفتند أشبه است یعنی به لحاظ قواعد، اگر گفتند أظهر است یعنی به لحاظ نصوص یعنی آنچه که از نصوص ظاهرتر است این است که این تحکیم است نه توکیل. «هل بعثهما علی سبیل التحکیم» است «أو التوکیل»، «الأظهر أنه تحکیم فإن اتفقا» این حاکمان «علی الإصلاح» که با هم زندگی کنند طلاق‌ی پیش نیاید «فعلاه» یعنی زوج و زوجه این زندگی را ادامه بدهند، «و إن اتفقا علی التفریق» اگر نظر این دو اهل این است که اینها از هم

جدا شوند، «لم یصح إلا برضا الزوج فی الطلاق» چون است «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»^۱ است ما چنین دلیلی نداریم که اینها حاکم بر مسئله طلاق باشند «إلا برضا الزوج فی الطلاق و رضا المرأة فی البذل إن کان خلعا» اگر اینها طلاق خُلْع می‌خواهند باید زوجه مهر را بذل کند و طلاق بگیرد، رضای زوج را می‌خواهد؛ اگر در اصل طلاق است با بذل مهریه، این رضای زوج را می‌خواهد. اینها برابر این روایات باب یازده و باب دوازده است که به طور اجمال قبلاً هم اشاره شد الآن هم گذرا اینها را توجه بفرمایید که اگر خواستید تفصیلاً مطالعه کنید راه باز است.

وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۵۲ باب دوازده: «أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِلْحَكَمَيْنِ التَّفْرِيقُ إِلَّا مَعَ الْإِذْنِ مِنَ الزَّوْجَيْنِ فِي الطَّلَاقِ» اگر طلاق رجعی باشد «وَالْبَذْلُ» اگر طلاق خُلْع باشد.

روایت اول را که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ وَغَيْرِهِ» تنها یک سند نیست «عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع» نقل کرد این است که «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾» مستحضرید که این سؤال گنگ است گاهی راوی خصیصه سؤال را ذکر نمی‌کند برای اینکه از جواب معلوم می‌شود که چیزی را می‌خواست پرسد. «محمد بن مسلم» سؤال می‌کند که این «﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾» چیست؟ این یعنی چه از توکیل و تحکیم سؤال می‌کنی یا اینکه چه کسی بعث کند سؤال می‌کنی یا چند نفر را بعث کند سؤال می‌کنی یا حوزه قدرت این حکمین را می‌خواهی سؤال کنی؟ سؤال معلوم نیست اما «و حذف ما یعلم جایز کما»^۲ به قول «ابن مالک» چون این

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۳۰۶.

۲. ألفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۱۸؛ «وحذف ما یعلم جائز کما *** تقول زید بعد من عندکما».

خصوصیت سؤال که ذکر نشد از جواب معلوم می‌شود. وجود مبارک حضرت فرمود: «لَيْسَ لِلْحَكَمَيْنِ أَنْ يُفَرَّقَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَا»^۱ معلوم می‌شود که سؤال «محمد بن مسلم» این است که این دو نفر حوزه مسئولیت و قدرتشان کجاست؟ حکم اینها «فی الطلاق و الوفاق» نافذ است یا خصوص اصلاح نافذ است؟ از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال «محمد بن مسلم» این خصیصه است. حضرت فرمود به اینکه اگر آن حاکم نظر داد حکم کرد که اینها با هم سازش کنند باید سازش کنند حتماً باید آن بد اخلاقی‌ها و آن لجبازی‌ها را کنار بگذارند سازش کنند و اگر خواستند طلاق بگیرند یا طلاق رجعی که شوهر باید مهریه را بپردازد یا طلاق خُلَع که زن باید از مهریه صرف‌نظر کند باید «بِإِذْنِهَا» باشد پس معلوم می‌شود که محور سؤال آن است. «لَيْسَ لِلْحَكَمَيْنِ أَنْ يُفَرَّقَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَا» چون در مقام تهدید است آن طرفش نافذ است. پس چند مطلق از همین سؤال و جواب مشخص می‌شود: یکی اینکه اگر حاکمین حکم کردند که اینها باید با هم سازش کنند باید هر کدام کنار بیایند و از آن لجبازی‌ها صرف‌نظر کنند و کنار بیایند و اگر حاکمین حکم کردند که اینها باید از هم جدا بشوند حالا اگر طلاق رجعی است شوهر باید راضی باشد و اگر طلاق خُلَع است زن باید راضی باشد. این روایت اول است.

روایت دومی که باز مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل کرد این است که «أَبِي بَصِيرٍ» سؤال می‌کند که «﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾» چیست؟ حضرت فرمود: «قَالَ الْحَكَمَانِ يَشْتَرِطَانِ إِنْ شَاءَا فَرَقًا وَإِنْ شَاءَا جَمَعَا فَإِنْ جَمَعَا فَجَائِزٌ وَإِنْ فَرَقَا فَجَائِزٌ»^۲ اول حوزه قدرتشان را با این زن و شوهر در میان می‌گذارند اگر اول قدرت مطلقه گرفتند این یک تحکیم آمیخته با توکیل است یا نه تحکیم

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۲.

مطلق است ولی به هر حال مشخص شد که حاکم شرع به او سِمَت دو طرفه داد که او ولیّ است برای این کار و اما اگر از اول حوزه مسئولیت و قدرت اینها محدود بود می‌شود روایت اول که «محمد بن مسلم» نقل کرد و اگر حوزه قدرت اینها و مسئولیت اینها وسیع بود مثل اینکه به بعضی‌ها حکم محدودتر می‌دهند به بعضی‌ها حکم وسیع‌تری می‌دهند فرمود اگر از اول حوزه قدرت اینها بیشتر شد چه صلح و چه طلاق هر چه گفتند باید اجرا شود. «فَجَائِزٌ» یعنی «نافذٌ»، نه «فَجَائِزٌ» یعنی «حلالٌ»! «قَالَ عَ الْحَكَمَانِ يَشْتَرِطَانِ» در اول، «إِنْ شَاءَ فَرَقًا» از اول این طور بگویند، بگویند ما اگر مصلحت دیدیم که شما از هم جدا شوید باید از هم جدا شوید و اگر مصلحت دیدیم که شما با هم زندگی مسالمت‌آمیز پیدا کنید شما باید راضی باشید، اگر این قدرت و سعه سِمَت و پُست ثابت شد با توافق همه «فَإِنْ جَمَعَا» یعنی «حَكَمًا»، «فَجَائِزٌ» یعنی «نافذٌ»، «وَإِنْ فَرَقَا فَجَائِزٌ» یعنی «نافذٌ».

بنابراین باید حوزه مسئولیت اینها مشخص باشد محدود نیست ولی باید مشخص باشد. این هم که مرحوم محقق در متن شرایع فرمودند این در صورتی است که قبلاً حوزه مسئولیت اینها مشخص نشده باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»